

قالب: نثر

در حقیقت عشق : شیخ شهاب الدین  
سهروردی (معروف به شیخ اشراق)

قرن : ششم

نام دیگر: رساله « مونس العشاق »

## درس هفتم : در حقیقت عشق

(مفهوم کلی = شناخت مقدمه ی محبت / محبت ، مقدمه عشق

و عشق بالاترین درجه است.)

بدان که از جمله نام های حُسن .... به هر دیده ، روی ننماید

**قلمرو زبانی :** حُسن = در لغت یعنی زیبایی و نیکویی در اصطلاح تصوّف یعنی « کمال ذات احدیت » / جمال = زیبایی ، زیبایی ازلی خداوند / کمال = کامل بودن ، کامل ترین و بهترین صورت و حالت هر چیز ، سرآمد بودن در داشتن صفت های خوب / هر چه موجودند = تمام موجودات / روحانی و جسمانی = بدل از «هرچه» روحانی = منسوب به روح، معنوی ، ملکوتی ، آنچه از مقوله روح و جان باشد. / جسمانی = منسوب به جسم ، مقابل روحانی / طالب = خواهان / میل = علاقه / نیک اندیشه کنی = خوب بیندیشی / مطلوب = خواسته / وصول = رسیدن / اِلا = به جز / ماوا = مکان / روی ننماید = چهره نشان نمی دهد.

**قلمرو ادبی:** تشخیص = عشق هر کسی را به خود راه ندهد / به هر دیده روی ننماید / تضاد = جسمانی و روحانی / دیده = مجاز از « انسان » / استعاره ( تشخیص ) = راه ندادن عشق ، ماوا نکردن ، روی نمودن عشق / جمال و کمال = جناس ناهمسان

سجع = کاربرد واژه های هماهنگ و مسجع در پایان جملات: جمال، کمال / ندهد، نکند، ننماید

**قلمرو فکری :** و آگاه باش که از جمله نامهای حُسن (زیبایی) یکی جمال و دیگری کمال است. همه موجودات چه روحانی و چه جسمانی خواستار رسیدن به کمال هستند (در فطرت هر موجودی ، کمال جویی هست) و هیچ کس را نمی یابی که به حُسن (زیبایی) تمایل نداشته باشد.

پس وقتی خوب فکر کنی همه طالب حُسن هستند و میکوشند که خود را به آن برسانند. و به حُسن - که همه خواستار آن هستند - به سختی میتوان رسید ، زیرا رسیدن به حُسن جز با وساطت عشق امکانپذیر

نیست. و عشق هر کسی را نزد خود نمی پذیرد و عشق هم به هر کسی اجازه ورود نمیدهد و هر کسی را نمیپذیرد. عشق در وجود هر کسی به وجود نمیآید و هر کسی شایسته ی تجلی عشق نیست. ( مفهوم: عشق، گام اول و مهمترین اصل در رسیدن به حسن است. / ذاتی بودن عشق. / جمال خواهی و کمال طلبی در همه ی موجودات وجود دارد. )

**محبت چون به غایت رسد، .... از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد**

**قلمرو زبانی:** غایت = نهایت / آن را عشق خوانند: «عشق» = مسند است / معرفت = شناخت / سیم = سوم / اول پایه، دوم پایه، سوم پایه = ترکیب وصفی مقلوب

**قلمرو ادبی:** تشبیه = معرفت و محبت مانند دو پایه نردبان باشند. / تشبیه = عالم عشق

**قلمرو فکری:** محبت وقتی به نهایت برسد آن را عشق می نامند و عشق از محبت خاصتر است. چون هر عشقی محبت است اما هر محبتی عشق نیست و محبت از معرفت خاصتر است؛ زیرا هر محبتی معرفت است اما هر معرفتی محبت نیست. چرا که هر مهربانی بر اساس شناخت است اما هر شناختی، همان مهربانی و محبت نیست.

پس معرفت پایه اول، محبت پایه دوم و عشق پایه سوم است. سالک و عاشق حق تا وقتی که دو مقام معرفت و محبت را پشت سر نگذراند نمیتواند به مقام عشق که از همه بالاتر است برسد.

(مفهوم: رسیدن به مقام عشق بدون برداشتن دو گام اساسی؛ یعنی معرفت و محبت امکان پذیر نیست)

# سودای عشق

قالب: نثر

نویسنده: عین القضاة همدانی

قرن: ششم

موضوع: عشق و عرفان

در عشق قدم نهادن ..... و به رنگ خود گرداند

در عشق کسی قدم نهد کس جان نیست با جان بودن به عشق در سامان نیست

**قلمرو زبانی:** کسی را مسلم شود = قطعی شود ، مشخص شود . / « را » = حرف اضافه است / با خود نباشد = به فکر خود نباشد / ترک خود بکند = هواهای نفسانی را رها بکند و غرور را کنار بگذارد / ایثار : دیگری را بر خود برگزیدن / رخت نهادن = اقامت کردن ، ماندن / دیگری = شخص دیگر / سوزد = می سوزاند / قدم نهادن = وارد شدن / در عشق قدم نهادن = گروه نهادی / کس جان نیست = که جانش نیست / با جان بودن = به فکر جان بودن / در سامان نیست = درخور نیست ، میسر نیست ، امکان ندارد . / به رنگ خود گرداندن = یک رنگی و یکی شدن / بیت سه جمله دارد

نقش دستوری بیت : در مصرع اول : جان ، باجان بودن (نهاد ، گروه نهادی) / در سامان : مسند / قدم : مفعول عشق ، عشق : متمم / «ش» : متمم

**قلمرو ادبی:** تشبیه = عشق آتش است . / کنایه = با خود نبودن ، ترک خود کردن ، رخت نهادن ، به رنگ خود گرداندن . / تشخیص : عشق جایی اقامت کند و رخت بنهد / تشبیه = عشق به میدانی تشبیه شده است که در آن قدم می گذارند و وارد آن می شوند .

**قلمرو فکری:** کسی میتواند در راه عشق قدم بگذارد که به فکر خود نباشد و خود را فراموش کند . عشق مانند آتش است هر جا وارد شود ، اجازه حضور به کسی نمی دهد . به هر جا برسد آن را می سوزاند و آن را به رنگ خود درمی آورد و آن را آتشین می سازد .

(مفهوم: لزوم ترک تعلقات در عشق ، لازمه ی عشق ، فنای در معشوق است ، ترجیح عشق بر نفس ، اتحاد عشق و عاشق)

## در عشق کسی قدم نهد گش جان نیست با جان بودن به عشق در سامان نیست

**قلمرو زبانی:** کش = که برایش = ش، متمم / نیست: وجود ندارد (فعل غیر اسنادی) / با جان بودن به عشق در سامان نیست. با جان بودن = نهاد / به عشق در = متمم (دو حرف اضافه برای یک متمم، / سامان = مسند / نیست = فعل اسنادی /

**قلمرو ادبی:** در عشق قدم نهادن = کنایه از عاشق شدن / با جان بودن = کنایه از خودخواهی و توجه به نفس /

**قلمرو فکری:** کسی عاشق میشود که وجود خودش را در نظر نگیرد. اگر خود و وجود خود در عشق مطرح باشد، آن عشق واقعی نیست و اصلاً عشقی در این میان وجود ندارد.

( مفهوم: ترک خود در راه عشق ، تقابل خود و عشق ، نفوذ عشق و تاثیر آن )

## ای عزیز، به خدا رسی ..... مَمات بی عشق می یاب

**قلمرو زبانی:** فرض = لازم، ضروری، آنچه خداوند بر بندگانش واجب کرده است / لابد = ناچار / طالبان = طلب کنندگان ، خواستاران / از بهر = حرف اضافه ( برای ، به این خاطر) / چگونه زندگانی کند: نمیتواند زندگی بکند / مَمات = مرگ ، مُردن

**قلمرو ادبی:** تشخیص = عشق انسان را به جایی برساند / راه = مجاز از راه عرفان ، حیات و مَمات: تضاد

**قلمرو فکری:** ای انسان عزیز، رسیدن به خدا واجب است و به ناچار نزد عاشقان ، هر چیزی که بتواند انسان را به خدا نزدیک کند در این راه واجب است. عشق بنده را به خدا می رساند. پس عشق به این خاطر ، واجب است . کار عاشقان آن است که فقط عشق را جويا باشند. وجود عاشق وابسته به عشق است. انسان عاشق هرگز نمی تواند بدون عشق زندگی کند و بدون عشق مرگ او فرامی رسد..

## سودای عشق از زیرکی ..... و بی رایبی باشد

**قلمرو زبانی:** سودا = خیال ، دیوانگی ، معامله ، اشتیاق ، در اینجا مجاز از « دیوانگی » است / زیرکی = هوشیاری، باهوش بودن / خود بین = صفت فاعلی = کسی که فقط خود را می بیند / پرکین = پراز کینه خودرایی = مغرور / بی خودی = بی هوشی ، حالت / بی رایبی = بی توجه به رای خود

خودبین ، پرکین و خود رأی = مسند

**قلمرو ادبی:** خودبین = کنایه از مغرور / بی خودی = کنایه از رهایی از غرور و خودخواهی

**قلمرو فکری:** دیوانگی و خیال عشق از هوش مادی و عقل حسابگر دنیوی باارزستر است. و دیوانگی و جنون عشق بر همه ی معارف و داناییها برتری دارد. هر کس عاشق نیست ، خودپسند و کینه جو است (آلوده به رذایل بشری است)، عاشقی از خودبی خود شدن و سرگردانی است.

( مفهوم: ترجیح عشق بر عقل / عشق باارزستترین گوهر حیات است / تنها واقعیت جهان، عشق است )

**در عالم پیر، هر کجا برنایی است عاشق بادا که عشق خوش سودایی است**

**قلمرو زبانی:** برنا = جوان / پیر = قدیمی، کهنه / بادا = فعل دعایی / فعل «است» در مصراع اول فعل غیراسنادی و در مصراع دوم اسنادی است / خوش سودایی در جمله ی دوم = مسند است / خوش سودایی = ترکیب وصفی مقلوب / هر کجا = هر جایی؛ قید

**قلمرو ادبی:** تضاد = پیر، برنا / واج آرای = مصوت «ا»، «ش» / جناس ناهمسان = عاشق، عشق / مراعات نظیر = عاشق، عشق، / سودا = ایهام: ۱- معامله ۲- دیوانگی

**قلمرو فکری:** در این دنیا ، هر جوانی که وجود دارد، الهی که جوان عاشقی باشد چرا که دیوانگی عشق، شیرین و دوست داشتنی است. ( یا : عشق بهترین کالایی است که از بازار دنیا باید خرید )

**ای عزیز! پروانه، ..... همه خود آتش است.**

**و این حدیث را گوش دار ... چه بخواهی و چه نخواهی**

**قلمرو زبانی:** قوت = خوراک ، رمق ، نیرو / نداند = نمی تواند / مُحِب = دوستدار، عاشق / حبیب = دوست ، دوستدار

**قلمرو ادبی:** تناسب = پروانه ، آتش - قوت ، خوردن / تشبیه = آتش عشق / همه جهان آتش بیند = همه جهان مانند آتش بیند (عشق خود آتش است) / تضمین = آوردن عین حدیث. / آتش = استعاره از عشق / پروانه = نماد عاشق

**قلمرو فکری:** ای انسان عزیز ، پروانه نیروی خودش را از آتش می گیرد. بدون آتش آرام و قرار ندارد و وقتی در میان آتش می رود از وجود خود خبر ندارد ، تا زمانی که آتش عشق چنان کاری با او می کند که

تمام جهان را فقط آتش می بیند، و خودش را وارد آتش می کند تا بسوزد. اصلاً در چنین زمانی پروانه نمی تواند تفاوتی میان آتش و غیر آتش قایل شود؛ چرا؟ چون که عشق تماماً خودش آتش است.

این حدیث پیامبر \_ که درود خدا بر او باد - که گفت: « زمانی که بنده ای محبوب خدا می شود، خداوند او را عاشق خویش می کند و خود نیز به او عشق می ورزد. سپس می گوید: بنده ی من! تو عاشق و دوستدار منی و من نیز عاشق و محب تو هستم چه بخواهی چه نخواهی.»

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- از متن درس، معادل معنایی برای قسمت های مشخص شده بیابید.

بیم آن است کز غم عشقت      سر بر آرد دلم به شیدایی      شیدایی: **سودا**

درد هر کس را که بینی در حقیقت چاره دارد      من ز عشقت با همه دردی که دارم ناگزیرم

ناگزیرم: **لابد**

۲- واژه های مهم املائی را در متن درس بیابید و بنویسید.

طالب، واسطه، مأوا، غایت، خاص تر، معرفت، فرض، دیوانگی، از بهر، حیات و ممات، عین القضاة

۳- اکنون از متن درس برای هر یک از الگوهای زیر نمونه ای بیابید و بنویسید:

( الف ) نهاد + مسند + فعل      ( به خدا رسیدن فرض است )

( ب ) نهاد + مفعول + مسند + فعل      ( او همه جهان را آتش بیند / برخی عاشق را دیوانه می پندارند )

### قلمرو ادبی

۱- کاربرد نمادین « پروانه » را در متن درس و سروده زیر بررسی و مقایسه کنید.

در هر دو ، پروانه در میان آتش می سوزد. در تمام موارد ، پروانه نماد عاشق است

در متن درس پروانه خودش را به آتش می زند چون به آن نیاز دارد. در شعر عطار ، ابتدا شمع نوری نشان می دهد بعد پروانه خودش را به آتش می زند

۲- برای هر یک از آرایه های زیر، نمونه ای از متن درس بیابید:

کنایه = در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق کند

تشبیه = عالم عشق ، تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد ، سودای عشق ، عشق آتش است

سجع = بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد. قرار ، وجود ، سجع چون وزن آنها یکسان است»

## قلمرو فکری

۱- سهروردی، شرط دست یابی به عالم عشق را چه می داند؟

به عالم عشق نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد( رسیدن به مقام عشق بدون برداشتن دو گام اساسی؛ یعنی معرفت و محبت امکان پذیر نیست)

۲- درک و دریافت خود را از عبارت های زیر بنویسید.

الف) سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل ها افزون آید.

برتری عشق بر عقل / ارزشمندی دیوانگی عاشق بر عاقل

ب) ای عزیز به خدا رسیدن فرض است، ولابد هرچه به واسطه ی آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان. رسیدن به خدا واجب است / عشق انسان را به خدا می رساند

۳- درباره ارتباط معنایی هر بیت زیر با متن درس توضیح دهید:

الف) صبر بر داغ دل سوخته باید چون شمع لایق صحبت بزم تو شدن آسان نیست

پروانه، قوت از عشق آتش خورد، بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد تا آنگاه که آتش عشق او را چنان گرداند که همه جهان آتش بیند

ب) من که هر آنچه داشتم اول ره گذاشتم حال برای چون تویی اگر که لایقم بگو

در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق کند

پ) بی عشق زیستن را جز مردگی چه نام است؟ یعنی اگر نباشی کار دلم تمام است

وجود عاشق از عشق است؛ بی عشق چگونه زندگانی کند؟! حیات از عشق می شناس و ممات بی عشق می یاب

ت) می تواند حلقه بر در زد حریم حُسن را در رگ جان هر که را چون زُلف ، پیچ و تاب هست

همه طالبِ حُسن اند و در آن می کوشند که خود را به حُسن رسانند و به حُسن - که مطلوب همه است - دشوار می توان رسیدن.

## شعر خوانی صبح ستاره باران

۱- ای مهربان تر از برگ در بوسه های باران بیداری ستاره ، در چشم جویباران

قلمرو زبانی: مهربان = واژه دو تلفظی

قلمرو ادبی: برگ نماد مهربانی است / تشخیص = برگ مهربان باشد، بوسه های باران ، ستاره بیدار بماند چشم جویباران = اضافه استعاره / تشبیه = تو مثل برگ هستی و از آن مهربان تر

قلمرو فکری: ای کسی که مهربان تر از برگ ها هستی در هنگام بارش باران ؛ و اشک ها مانند ستارگان بیداری هستن که از چشم همچون جویبار عاشقانت پدیدار شده است. (عشق تو ، چشمان عاشقان را اشک بار کرده است )

۲- آینه نگاهت ، پیوند صبح و ساحل لبخند گاه گاهت ، صبح ستاره باران

قلمرو زبانی: ت = مضاف الیه ( نگاه تو - لبخند تو ) / حذف فعل « است » به قرینه معنوی

قلمرو ادبی: تشبیه = آینه نگاه / لبخند تو مثل صبح ستاره باران است / تکرار = صبح / استعاره = ستاره دندان های تو مثل ستاره ای هستند که با لبخند تو آشکار می شوند / تناقض = صبح ستاره باران



**قلمرو فکری:** نگاه تو مثل آینه ای است که صبح و ساحل را به هم پیوند می دهد؛ لبخند تو مثل صبح روشنی بخش است.

۳- باز آ که در هوایت خاموشی جنونم فریادها برانگیخت از سنگ کوهساران

**قلمرو زبانی:** باز آ = فعل امر / هوا = آرزو / جنون = دیوانگی / م = مضاف الیه ( جنون من ) / شیوه بلاغی / سنگ = نماد سکوت

**قلمرو ادبی:** تناقض = خاموشی فریاد برانگیزد / تشخیص = سنگ ها فریاد برآرند / اغراق = خاموشی از سنگ ها فریادها برانگیزد.

**قلمرو فکری:** برگرد چرا که در آرزوی دیدار تو ، دیوانگی سکوتم فریاد سنگ های کوهسار را برانگیخته.

۴- ای جویبار جاری! زین سایه برگ مگریز کاین گونه فرصت از کف دادند بیشماران

**قلمرو زبانی:** جویبار جاری = ترکیب وصفی / مگریز = فرار مکن / بی شماران - افراد بی شمار / سه جمله

**قلمرو ادبی:** تشخیص = جویبار مورد خطاب قرار گرفته است / مجاز = کف مجاز از دست / جویبار = استعاره از عمر انسان / سایه برگ = مجاز از لطف و حمایت معشوق ( امکانات زندگی)

از کف دادن = کنایه از محروم شدن، فرصت از کف دادن

**قلمرو فکری:** ای کسی که مثل جویبار زیبا هستی ، از این سایه برگ های با طراوت گریزان مشو ؛ چرا که انسان های بسیاری این فرصت ها را از دست داده اند ( تو این فرصت را از دست نده)

۵- گفتمی : « به روزگاران مهری نشسته » گفتم: « بیرون نمی توان کردحتی به روزگاران »

**قلمرو زبانی:** گفتمی = فعل ماضی ساده / روزگاران = دو تلفظی / به روزگاران = در طول روزگار / ان = زمان / نشسته = نشسته است = ماضی نقلی « / بیت چهار جمله است

**قلمرو ادبی:** تکرار = روزگاران / « تضمین » = آوردن قسمتی از شعر سعدی / تکرار = به روزگاران / مهری نشسته بر دل = کنایه از عاشق شدن

**قلمرو فکری:** گفتمی : « در طول زمان ، مهر و محبتی در دل نشسته است » گفتم : « این مهر و محبت را نمی توان بیرون کرد حتی در طول زمان های بسیار.

## ۶- پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند دیوارِ زندگی را زین گونه یادگاران

**قلمرو زبانی:** بسیار = افراد بسیار / نقش بستند = نقاشی کردند، نوشتند / بودند = غیر اسنادی / بسیار = قید

**قلمرو ادبی:** دیوارِ زندگی = اضافه تشبیهی / مراعات نظیر = نقش ، دیوار

**قلمرو فکری:** پیش از این ، عشق نقش خورده بود و دیوارِ زندگی با عشاق بسیاری به یادگار مانده است

## ۷- وین نغمهٔ محبت ، بعد از من و تو ماند تا در زمانه باقی است آوازِ باد و باران

**قلمرو زبانی:** نغمه = آهنگ ، نوا / تا در زمانه باقی است آوازِ باد و باران = همیشه / مصرع دوم شیوه بلاغی

**قلمرو ادبی:** تشبیه = نغمهٔ محبت / کنایه = تا در زمانه باقی است آوازِ باد و باران / تناسب = باد ، باران / تشخیص = باد و باران آواز بخوانند.

**قلمرو فکری:** تنها مهر و محبت است که همیشه در دنیا باقی می ماند.

## درک و دریافت

۱- این شعر را با متن درس ششم ، از نظر لحن و آهنگ خوانش مقایسه کنید.

لحن این شعر تغزلی است و سرشار از احساسات و عواطف عاشقانه . درد فراق در آن موج می زند ، کلام لحنی آرام و حزین و عاشقانه به خود می گیرد. از نظر لحن و آهنگ با درس ششم ، وضعیتی یکسان دارد اما چون مثنوی درس ششم ( لحنی عرفانی است لحن و آهنگ آن اندکی محکم تر و حماسی تر ادا میشود

۲- شفیع کدکنی ، در کدام بیت ، از شاعری پیشین تأثیر گرفته است ؟ توضیح دهید.

**بیت پنجم ، این بیت تضمینی است با اندکی تغییر از شعر سعدی**

**سعدی به روزگاران مهتری نشست بر دل / بیرون نمی توان کرد الا به روزگاران**